

● دخوی نابغه

(گزیده مقاله‌ها درباره علامه علی اکبر دهخدا)

● به کوشش: ولی الله درودیان

● ناشر: انتشارات گل آقا

● چاپ دوم، ۱۳۸۴

گردآورنده، در همان پیش‌گفتار کتاب، به نکته بدیعی اشاره می‌کند که تاکنون ندیده‌ام کسی به آن اشاره کرده باشد: «نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی و تعطیل شدن نهادهای قانونی پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. سبب گردید که دهخدا خاموشی‌گزیند و انزوا اختیار کند و نیروی عظیم ذهنی‌اش را در کار تحقیق و تتبع آثار پیشینیان و پدیدآوردن امثال و حکم و لغت‌نامه کبیر خود نثار کند. هر چند در این زمینه نیز کامیاب و کامرواست، اما پرداختن وی به پژوهش‌های ادبی به جای خلق آثاری بدیع، فرهنگ ما را از وجود آثار قلمی طنزنویسی بزرگ محروم کرد و این، زیان اندکی نیست» (ص ۷)

اگر ما، خوشبختانه، ادیبی محقق و دانشمند به دست آورده‌ایم، بدبختانه طنزنویسی خوش فکر و خوش ذوق را از دست داده‌ایم که طنزهایش را به نظم و نثر، هر دو، می‌آفرید. نظیر آن محقق و دانشمند را همان زمان و پس از آن نیز داشتیم، مانند علامه قزوینی که با دهخدا دوست بود و درباره‌اش گفت: «جای افسوس خواهد بود که ذوالفقار علی در نیام و زبان آقای دهخدا در کام باشد»

اما نظیر دهخدای طنزپرداز را نداشته‌ایم یا بسیار کم داشته‌ایم. دهخدایی که به کار طنز ادامه می‌داد. تحسین و ستایشی که همگان از کارهای سترگ او می‌کنند، سبب غفلت از این نکته اساسی می‌شود که آن طنزپرداز خلاق چه شد و کجا رفت؟



● علی اکبر دهخدا

مؤلف این مجموعه، چنان که خود می‌گوید: «تصویری کامل از سیمای چند گانه دهخدا
ارایه کرده» است.

پس از زندگی نامه کوتاه دهخدا، مقاله مفصل استاد ایرج افشار آمده است درباره گروهی از
آزادی خواهان در ایوردن سوئیس در دوره استبداد صغیر که به پایمردی دهخدا که کار اصلی
نوشتن را بر عهده داشت، سه شماره صوراسرافیل را چاپ و منتشر کردند.

دهخدا در تبعید در وضع دشواری به سر می‌برد. به گفته استاد افشار «هشتش گروه نه بود»
در نامه‌ای از پاریس می‌نویسد: «بنده از ترس زیاد شدن قرض، پانسیون را رها کرده و اینک
در منزل جناب شیخ محمدخان قزوینی به قدر پهن کردن یک رختخواب روی زمین (آن هم فقط
شب) جا عاریه کرده‌ام و با سه فرانک و نیم پول که الان... دارم، می‌خواهم محمدعلی شاه را از
سلطنت خلع کرده و مشروطه را به ایران عودت بدهم.» (ص ۳۶)

می‌بینیم که حتی در آن وضع دشوار هم باز نگاهی طنزآمیز دارد.
در نامه‌ای دیگر، درباره شعر معروف یاد آر ز شمع مرده... می‌نویسد: «وصیت نامه مرحوم
میرزا جهانگیرخان را که بنا بود به شعر بسازم، تمام کرده‌ام، حاضر است. به نظر خودم تقریباً در
ردیف اول شعرهای اروپایی است. اگر چه دختری را که ننهش تعریف کند، برای دایش خوب
است.» (ص ۴۸)

اما دهخدا در غربت روحیه خوشی نداشت، به حدی که حتی به فکر خودکشی افتاده بود. در پایان نامه مفصلی می‌نویسد: «... از زندگی و آنچه در آن هست به غایت زده و متنفرم و گمان می‌کنم که راحت در عزلت کلی یعنی مرگ است. اما این شاهد مصفا خودش مذاق مرا شیرین خواهد کرد یا باید دنبالش رفت و تحصیل کرد.» (ص ۵۰)

پس از مقاله مفصل استاد افشار، مقالات دیگری آمده است از استادانی مانند دکتر محمد معین، دکتر خانلری، دکتر دبیر سیاقی، استاد پروین گنابادی، دکتر رضوانی، دکتر حمید زرین‌کوب، دکتر غلامحسین یوسفی و نویسندگان و صاحب نظرانی مانند داریوش آشوری، دکتر محمود عنایت، ابوالقاسم پاینده، ایرج پزشک‌زاد، احسان طبری، جواد مجابی و...

نوشته دکتر احمد سیف درباره، اندیشه‌های اقتصادی دهخدا، بسیار جالب و خواندنی است. زیرا خواننده پیش از آن این تصور را ندارد که دهخدا در اقتصاد هم دستی دارد و در آن سال‌ها پیشنهادهای سودمندی می‌دهد. مانند: اعزام دانشجویان به خارج، لزوم تأسیس بانک ملی، توسعه فلاح، جلوه دادن احترام کار در انظار عامه...

دهخدا، راه افزودن بر ثروت مسلکت را در تولید بیشتر می‌داند نه در دلالتی و تجارت. (ص ۱۷۹)

نویسنده در آغاز مقاله خود می‌نویسد: «من برآنم که مطالعه این مقاله‌ها (ی اقتصادی دهخدا) چهره برجسته اقتصاددانی را نشان می‌دهد که اقتصاد و سیاست زمان خویش را می‌شناسد و از آن مهم‌تر با موانع و مشکلات توسعه اقتصادی ایران هم عمیقاً آشناست.» (ص ۱۷۵)

آقای ولی‌الله درودیان در مقاله شعر دهخدا، با آوردن نمونه‌های بسیار، از دهخدای شاعر و شعر او سخن می‌گوید و حتی شعری از او نقل می‌کند که در نخستین مجموعه اشعار دهخدا که به کوشش استاد فقید دکتر معین در سال ۱۳۳۴ منتشر شد، نیامده است.

در این مقاله گوناگونی شعرهای دهخدا را شاهدیم، از شعرهایی به زبانی فخیم و کلاسیک تا شعرهایی به زبان ساده. از جد تا طنز، طنزهایی گزنده مانند در چنگ دزدان، (شاید این که دهخدا برای طنزهای منظوم بخش دوم زندگی اش زبانی کلاسیک و پیچیده اختیار کرد، برای صیانت خود از شر خناسان روزگار بود.)

نوشته زنده یاد احسان طبری، درباره امثال و حکم، از آن رو خواندنی است که نویسنده تنها به ستایش بسنده نکرده (این اثر... شاهکاری است از تدوین شکیبای زیده امثال و حکم فارسی که بی‌شک نامش را در تاریخ ادب ایران مخلد می‌کند. ص ۲۲۱) بلکه به انتقاد نیز پرداخته است. می‌گوید: «شادروان دهخدا در این اثر کبیر خود سه کار نادرست کرده است. یکی آوردن امثال بی‌ربطی از یک مجموعه امثال هندی که نه در ادب کلاسیک ما و نه در تداول ایرانیان، در هیچ

کدام پایه و ریشه‌ای ندارد. دوم نقل مقدار نامناسبی از اشعار شادروان ادیب پیشاوری... مانند کبوتر کند با کبوتر پرش / کند زاغ با زاغ دیگر چرخ... [که همان کبوتر با کبوتر باز با باز خودمان است!...] سوم نقل اشعار سست و سطحی و بی‌معنایی از حاج سید نصرالله تقوی... که از اشعارش بی‌ذوقی و بی‌بوست طبع و بی‌مایگی اش پیداست.

ز دزدان عجب نیست یغمای بستان

چو ناطور رخنه به دیوار دارد

که تکرار بسیار خنک این بیت دلاویز سعدی است:

چون نکند رخنه به دیوار باغ

دزد، که ناطور همان می‌کند؟

(ص ۲۲۳)

گزیده کتاب‌شناسی دهخدا و چند تصویر و دستخط از دهخدا نیز در صفحه‌های پایانی کتاب آمده است.

به همت آقای درودیان، کتاب‌های دیگری نیز درباره دهخدا منتشر شده است: دهخدای شاعر (چاپ چهارم، ویراست جدید، انتشارات امیرکبیر ۱۳۸۴) دهخدا، مرغ سحر در شب تار (مجموعه مقاله درباره دهخدا، نشر اختران ۱۳۸۳)

۳۹۸

کتاب، ستاره‌های شب تیره، من که در همان سال درگذشت دکتر مصدق منتشر شد، چنین تقدیم‌نامه‌ای دارد: «به رادمرد بزرگی که در خاموشی و حق‌ناشناسی درگذشت». دهخدا، یار وفادار مصدق، رادمرد بزرگ دیگری بود که همچون او در ناسپاسی و حق‌ناشناسی درگذشت، اما نامش و یادش همواره زنده و جاوید است.

آقای درودیان همت والای خود را وقف شناساندن ابعاد گوناگون این بزرگ مرد کرده است. چرا که ستایش خشک و خالی چیزی است و ستایش بر پایه شناخت و معرفت چیزی دیگر. حال من خواهشی دارم که تنها از شخص ایشان برمی‌آید. در حاشیه ۹ ص ۱۱۲ چنین آمده است: «آقای دکتر رعدی نوشته‌اند: تا آنجا که من اطلاع دارم فقط در ۱۳۴۰ هجری قمری از شهریور ۱۳۰۰ تا مرداد ۱۳۰۱ خورشیدی، در چند شماره از سال اول روزنامه شفق سرخ مقداری از امثال جاری و سایر و جدی فارسی را که عمداً به شیوه عبید زاکانی به وجهی تصرفاتی طنزآمیز در آن‌ها کرده بود، به چاپ رساند.»

شایسته است آقای درودیان همت کنند و این نوشته‌ها را که یادگار دیگری از دهخداست، بیابند و جداگانه به چاپ برسانند تا من نیز با جناب دکتر منوچهر امیری همصدا شوم و بگویم:

کلن - ۱۳۸۵/۱/۳۰

دروود بر درودیان!